

## موقعیت جوانان در جامعه‌ی امروز سوئد

ایدا آندرسون

می‌توان از خود پرسید، که جوانان امروزی چگونه فکر می‌کنند؟ این سؤال، یقیناً این نکته را در بر می‌گیرد: آیا چیزی مشترکی وجود دارد؟  
من می‌خواهم این طور پاسخ بدهم، در گلوبالیزاسیون (و با آن) که روز به روز وسعت هم می‌گیرد، ما بیشتر و بیشتر اسلوب و نحوه‌ی زندگی‌مان شبیه جوانان سایر کشورهای اروپایی می‌شود.

اضافه بر این، ما علاقه و توجه ویژه‌ای هم به سایر فرهنگ‌ها - که با ما متفاوت اند - داریم. به ادبیات، هنر، غذا، رقص، موسیقی و آواز، رسوم و سنت‌ها و...؛ چرا که این‌ها چشم ما را می‌کشایند و به باز شدن ذهن ما کمک می‌کنند.

سوئدی‌ها دوست دارند، که کشمش را از توی نان یا کیک در آورند؛ با کمال میل گیلاس شرابی را با شام بنوشند، مثل فرانسوی‌ها؛ یا یک چرت بعد از ظهر بزنند، مثل اسپانیای جنوبی‌ها. این‌ها باعث می‌شود، که ما خودمان را یک خورده بیشتر غیر سوئدی احساس کنیم و این چیزی مثبت به حساب می‌آید. (چه کسی حاضر است خودش را آن سوئدی سرد، گمنام، خجالتی و بی ریخت به حساب آورد؛ آن طور که خیلی از خارجی‌ها درباره‌ی ما تصور می‌کنند؟)

امروزه ما مثل خودمان زندگی می‌کنیم و نه آن طور که والدین مان زندگی می‌کرده‌اند. ما بچه‌های دهه‌ی هشتاد و نود، تصمیم می‌گیریم که دوره‌ی دبیرستان را بگذرانیم و بعد از آن چند سالی را به سیر و سیاحت گذارنده، خودمان را کشف کنیم، دنیای اطراف مان را بشناسیم و بفهمیم که جای واقعی مان کجاست. این بدین معنی است، که بسیاری از دوستان من بر روی امواج دریا در استرالیا اسکی روی آب کرده‌اند؛ در گوا به میدتاسیون (ذن) مشغول بوده‌اند؛ و پنج روز را در راه آهن و تراموای سیبری گذرانده‌اند.

با این حساب، آیا ما از نسل پدر و مادران مان خوش بخت‌تریم؟ اما خوش بختی چیست؟ شاید نوشیدن لیوان خنکی نوشابه در بلوار شانزه لیزه پاریس در خُنکای لطیف یک شب تابستانی، یا برنزه شدن در ساحل مارابل؟

ما مثل دیوانه‌ها دور دنیا سفر می‌کنیم و قطعا بیش از یک بار در ژاپن به معبد می‌رویم؛ در تایلند مشروب می‌نوشیم؛ لباس‌های مارک دار را ارزان قیمت تر در هونگ کونگ می‌خریم؛ و البته همه‌ی این‌ها را در عرض سه روز انجام می‌دهیم.

به دیدن شیرها در صحارا می‌رویم و از حقوق کودکان خیابانی در برزیل دفاع می‌کنیم و به وضعیت وحشتناک شان اعتراض می‌نمائیم. ما به دنبال عشق و خوش بختی به همه جا سرک می‌کشیم و از هم بستگی و هم کاری هر وقت که با اوضاع روزمان جور در بیاید، مخالفتی نداریم.

ما جزو نسلی به حساب می‌آئیم، که در کودکان بزرگ شده است و شاید به طور جمعی بزرگ شده‌ترین گروه انسانی در جهان باشیم. ما در آپارتمان‌های یک اتاقه‌ی تنگ و تاریک در شمال شهر و یا در خانه‌های بزرگ محلات فقیرنشین به صورت کلکتیو با دوستانی



که به اندازه‌ی خود ما فقیرند، اما نمی‌خواهند با مادر، ناپدری و گربه‌شان «لیزی» زندگی کنند، هر کار که بخواهیم می‌کنیم.

اندیویدوآلیست، بله با کمال میل! اما مساوی و با احترام! دانشجویان سر بزیر و چند فرهنگی! ما اینیم؛ و به ریشه‌ها مان افتحار می‌کنیم، به اسم‌های کم یاب مان و به هر چیزی که خودمان را به حساب می‌آوریم. ما ۲۴ ساعت در روز زندگی می‌کنیم؛ و وقت این را داریم که یک کار اضافه هم در فروشگاه‌های مواد غذایی دست و پا کنیم. به جشن برویم، درس بخوانیم، ساعت‌ها در یک کافه بنشینیم و قهوه و شیرینی بخوریم، تمرین ورزشی کنیم، و بعضی وقت‌ها کارهای خسته‌کننده‌ای مثل جاروکشی، لباس شویی، و خوابیدن را هم انجام بدهیم. این کارها بی خود و بی اهمیت به نظر می‌آیند، اما انجام شان می‌دهیم. ما سوپرمن‌ها، و سوپروومن‌ها هستیم. فرداهای کشورمان، که همیشه بی پول و فقیریم؛ به دلیل داشتن کارهای پردگی مانند کم درآمد، و کمک هزینه‌ی به درد نخور و نازل

تحصیلی. اما خیلی زبلیم و تا می‌توانیم از تمام تخفیف‌های ویژه‌ی دانشجویی و ویژه‌ی جوانان حداکثر استفاده را می‌کنیم.

چه کسی تمام هفته را ماکارونی زودپز و رشته‌ی چینی نخورده است، که بتواند آخرین مدل موبیل تلفن را بخرد؟ یا قشنگ‌ترین کفش‌های دنیا را؟ آن هم با آن قیمت‌های احمقانه‌ی گران؟ ما بلیط‌های ارزان‌ترین دقیقه «اس. ا. اس» را می‌خریم، که به دوست‌مان فیا در شهر لوند (شهری در سوئد) سر بزنیم. در برگ‌کینگ با تخفیف غذا می‌خوریم و در کافه‌های جنوب شهر آبجوی نوزده کرونی می‌نوشیم و... اوه، چه خوب اگر امروز ناهار نخورم، تا فردا هم بتوانم دوباره آبجو بنوشم.

چیزهای را که با تمام وجود ازشان متنفریم، عبارتند از: «سی. اس. ان» (اداره‌ی ویژه‌ی قرض تحصیلی)، هوای گه سوئد، تاخیر قطار بین شهری، قهوه‌ی بد مزه‌ی کیوسک‌های کوچک (اما یعنی چی؟ باهاش یک شیرینی دارچینی هم می‌دهند).

دو گروه هستند که همه چیز می‌خورند، یا هیچ چیز نمی‌خورند؛ و یک گروه هم که هر چیز ارزان قیمتی گیرشان بیاید، می‌خورند. مثل پودینگ خون خوک، ماهی گلوله شده، و سی تا تخم مرغ را هم که به تازگی می‌توان به قیمت ۲۰ کرون از فروشگاه ارزان قیمت «ریمی» خرید. تخم مرغ چیزی خوبی است، آدم را حسابی سیر می‌کند. با آن می‌شود املت با هر جور سبزی‌ای که در فریزر هست، درست کرد. اگر هم نه، می‌توانی آن را تو ماهی تابه هر جور که خواستی بهم بزنی و یا پن کیک درست کنی. تازه، نیمرو و تخم مرغ آب پز را فرموش کردم.

هیچ مرزی برای کارهای که ما می‌توانیم بکنیم، وجود ندارد؛ در صورتی که بخواهیم. ما مقاطعه کاران کوچکی هستیم، که از همه چیز تجربه داریم. ما مردم آگاهی هستیم، که اینترنت بهترین دوست شان است و حداقل سیزده و نیم پیام موبیلی در روز می‌فرستند و با دوستان و خانواده نیز در تماس دائم هستند. پول‌های مان را برای آرایشگاه رفتن، لباس خریدن، قهوه خوردن و کتاب جیبی و مجله‌ی هفتگی خریدن خرج می‌کنیم. از پرداخت پول برای گوش دادن به موسیقی طفره می‌رویم، چون همه چیز را می‌توانیم از روی اینترنت داون لود (ضبط) کنیم. یا این که سی. دی. می‌سوزانیم. همه‌ی ماها، تلفن موبیل، تلویزیون، دی وی دی، کامپیوتر و ضبط صوت داریم. هیچ کدام از ما پول اشتراک تلویزیون به اداره‌ی مربوطه را نمی‌پردازیم و هم چنین بهای کامل اشتراک روزنامه‌ی صبح را.

